

جایگاه عشق در عرفان امام خمینی علیه السلام

علی غفارزاده

عضو هیأت علمی گروه معارف دانشگاه اصفهان

چکیده

رسیدن به بالاترین مقامات معرفت و کمال روحانی، پیوسته از اهداف بلند انسانهای عارف بوده است. در اندیشه این انسانها، محبت رمز رسیدن به این مرحله از تعالی و کمال روحانی است که از آن در آثار خود به «حب»، «عشق»، «محبوب» و «معشوق» یاد کرده اند.

مقدمه

عارفان وارسته و سالکان طریقت و دریافتگان حقیقت و بزرگان معرفت، عشق را خمیر مایه جهان هستی دانسته و چرخش عالم را بر مدار حب تبیین می کنند. (فصوص الحکم: ۲۰۳) و راز آفرینش و منشأ ظهور و تجلی کاینات را عشق و حب الهی می دانند. از آنجا که حق تعالی محب ذات خویش است، چنین حبی مستلزم آن است که آثار مربوط به ذات نیر محبوب باشد و در نتیجه، این عشق به ذات پیامدی زیبا و آمیخته به محبت دارد که همان تحقق نظام هستی است. حدیثی است به نقل از حضرت داود نبی علیه السلام که چون از حضرت حق علت آفرینش و رمز و راز خلقت را جويا شد، خداوند متعال در پاسخ فرمود: «كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِياً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۹/۸۴، ح: ۶؛ ابن عربی، ۱۴۱۸: ۳۱۸) مولوی نیز به این حدیث چنین اشاره کرده است:

گنج مخفی بد زُبری چاک کرد

خاک را روشن تر از افلاک کرد

در این حدیث شریف اشاره‌ای لطیف به راز خلقت شده و با مقدم داشتن کلمه حبّ بر معرفت، عشق و حبّ را مفتاح عالم هستی معرفی کرده است. خداوند متعال پس از بیان «كنتُ كنزاً مخفياً» که به مقام غیب الغیوبی اشاره دارد، عبارت «أحببتُ» را بر موارد دیگر مقدم می‌دارد و بزرگان معرفت چنین برداشت کرده‌اند که حبّ و عشق عامل پیدایی و علة العلل ظهور آفرینش است. آنان محور عالم و مدار گردش هستی را عشق می‌دانند و بر این باورند که: «لولا العشق ما تكون متكون». (دماوندی، ۷۶۷) محیی الدین بن عربی، بنیان‌گذار عرفان نظری، به صراحت می‌گوید: «فلولا هذه المحبّه ما ظهر العالم فی عینه فحرکتته من العدم الی الوجود حركة حبّ الموجد لذلك»؛ یعنی اگر چنین محبت و عشقی نبود، هرگز عالم و جهان هستی ظهور نمی‌یافت. امام خمینی علیه السلام نیز بر این باور است که ظهور تمام حقایق در حضرات خارجیّه، به مقدّرات آنها در حضرت علمی بستگی دارد و تقدیر در حضرت علمیّه، به حبّ ذاتی است و اگر این حبّ و محبت نبود، هیچ موجودی از موجودات ظهور نمی‌یافت و احدی به کمال واصل نمی‌شد. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۷۱) و همین حبّ ذاتی است که مدیر و مدبر ملک و ملکوت است. (چهل حدیث، ۷۶) بدین ترتیب، طبق عقیده امام علیه السلام هم ایجاد موجودات و هم بقای آنها وابسته به حبّ ذاتی است و چنین حبی هم علت موجد و هم علت مبقیه است. امام علیه السلام از این دو ساحت به ایجاد و ایصال موجودات به کمال، تعبیر کرده‌اند:

«ولولا ذلك الحبّ، لما يظهر موجود من الموجودات و لا یصل احد الی کمال من الکلمات؛ فانّ بالعشق قامت السموات؛ (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۷۱)

اگر حبّ ذاتی حق تعالی نبود، هیچ موجودی از موجودات پا به عرصه هستی نمی‌گذاشت و هیچ پدیده‌ای به کمال مطلوبش نمی‌رسد، و همانا آسمان‌ها بر پایه عشق استوار است. پس نظام آفرینش، از دیدگاه امام علیه السلام چه در ایجاد و چه در بقا در پرتو عشق است. امام علیه السلام با بیان زیبا و شاعرانه خویش این دو ساحت را چنین معرفی می‌کنند:

من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق

ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست

(دیوان امام ۶۲)

ساکنان در میخانه عشقیم مدام از ازل مست از آن طرفه سیوئیم همه

(همان، ۱۷۹)

امام علیه السلام در مصباح الهدایه، در بحث حضرات خمس، جهان هستی را مرهون فیض اقدس و تجلی نخستین حق می‌دانند که به واسطه حبّ ذاتی به وجود آمده و متذکر می‌شوند که خدا ذات خود را در آئینه صفات شهود می‌کند و سپس به ظهور این عالم و عوالم دیگر می‌پردازد. (امام خمینی، ۱۳۷۳:)

اما باید دانست که نقش آفرینی عشق به اینجا خاتمه نمی‌یابد، بلکه همچنان که عشق عامل خلقت و راز آفرینش به شمار می‌آید و پیدایی جهان و امدار و مدیون عشق خدا به جمال و جلال خویشتن است، هم‌چنین عامل هدایت و استکمال موجودات به ویژه انسان به سوی خالق هستی است؛ یعنی همچنان که عشق در قوس نزول کارساز است در قوس صعود نیز مهم‌ترین عامل و محرک است. به عبارت دیگر، اگر قوس نزول را تعبیری از عرفان نظری و قوس صعود را تعبیری برای عرفان عملی بدانیم، برای تکمیل دایره وجود و تحقق یافتن آیه شریفه ﴿انا لله و انا الیه راجعون﴾ (بقره، ۱۵۶/۲) در سیر و سلوک عاشقانه، وجود محبت امری حتمی است؛ و این عشق است که سالک طریق الی‌الله را برمی‌انگیزد که قوس صعود را بپیماید تا آغاز و انجام این حلقه به هم بپیوندد و نظام آفرینش به غایت خود برسد.

بر همین اساس، در بحث سیر و سلوک در همه آثار اهل معرفت به این نکته تصریح شده که انگیزه چنین حرکتی، از مبدأ تا مقصد، چیزی جز عشق و محبت نیست زیرا انسان فطرتاً عاشق کمال مطلق است و اگر خود را بشناسد درمی‌یابد عاشقی است که در راه بی‌پایان عشق قدم نهاده و هر لحظه به محبوب خویش نزدیک‌تر می‌شود. از این رو، امام علیه السلام چنین سروده است:

عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالا

سایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم

هرچه گوید عشق گوید، هرچه سازد عشق سازد

من چه گویم، من چه سازم، من که فرمانی ندارم

(دیوان امام، ۱۰۵)

بدین ترتیب، عشق مرکب راهواری است که او را به محبوب مطلق می‌رساند و با گذر از فهم نیست‌های هست نما، خود را از قید و بند ماسوی الله می‌رهاند و از هرگونه کثرت‌طلبی

و شرک رها می‌سازد و به حقیقت توحید رهنمون می‌شود. و هنر انسان شدن در فهم این حقیقت است. عین القضاة همدانی معتقد است که هرکس عاشق نیست، خود بین، پرکین و خود رأی است و آرزو می‌کند که ای کاش همه جهانیان عاشق بودند تا همه زنده و با درد بودند. (تمهیدات، ۹۸-۹۹؛ سخن عشق، ۵۸-۵۹) بنابراین، قوس نزول و صعود عرفانی با عشق همراه است.

هم تجلیات الهی در قوس نزول زائیده عشق و محبت است و هم سالکان در قوس صعود، با عشق در سلوکند. و این قوس صعودی لازم و ضروری است زیرا هنگامی که موجودات، به هنگام نزول، تعین یافتند، بی‌شک، در اثر حدّ و محدودیت و ضعف و عدم، از جمال مطلق الهی محجوب ماندند و گرفتار حجاب‌های ظلمانی و نورانی شدند و برای رها شدن از این حجاب‌ها قوس صعود ضروری است تا به هدایت برسند و از انبیاات نورانی برهند و این امر با عشق میسر است. پس به جاست که عشق را بهترین هادی و هدایت‌گر انسان و راهگشای سیر و سلوک و عرفان اصیل بدانیم و به معجزه عشق تا آن حد ایمان داشته باشیم که:

خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند عشق پیداگشت و از مُلک و مُلک پُران نمود
(دیوان امام، ۱۱۵)

در پایان، همه جویندگان راه حقیقت را به پیمودن این راه لذت بخش و دل‌نشین دعوت می‌کنم که ارادتی بنمایند و سعادت بیبرند.^۱ این نوشتار، رسالت تبیین دیدگاه امام راحل علیه السلام را در باب عشق بر عهده دارد. امید است برای خوانندگان، به ویژه نسل جوان مفید واقع شود.

تعریف ناپذیری عشق

دانشمندان و متفکران درباره عشق بسیار سخن گفته و کوشیده‌اند تا به سبک و سلیقه خویش آن را تبیین و توصیف کنند، لیکن اکثر آنان اعتراف کرده‌اند که حقیقت عشق به شکل منطقی غیرقابل تعریف است و همه تعریف‌ها شرح الأسمی هستند. محیی الدین بن عربی معتقد است که امور قابل فهم دوگونه‌اند: برخی تعریف شدنی‌اند و برخی تعریف نشدنی، و محبت از امور تعریف نشدنی است و کسی این حقیقت متعالی را می‌شناسد که لذت آن را

۱. طفیل هستی عشقند آدمی و پبری ارادتی بنما تا سعادت بیبری

۱. طفیل هستی عشقند آدمی و پبری

چشیده باشد. (ابن عربی ع ۱۴۱۸:۳۲۱/۲) از این رو، ایشان بر این باورند که عشق و حبّ ذوقی است و حقیقت آن قابل درک نیست و فقط می‌توان به توصیف آن پرداخت و بر مبنای ذوق و دریافت شخصی خود از آن سخن گفت. به همین دلیل، آن بزرگوار می‌فرماید:

«واختلف النَّاسُ في حدِّه فما رأيتُ احداً حدّه بالحدِّ الذاتی بل لا يتصوّر ذلك فما حدّه إلا بنتایجه و آثاره و لوازمه و لاسیما و قد اتّصف به الجناب العزیز و هو الله؛ (همان، ۳۲۰)

مردم در تعریف محبت اختلاف نظر دارند و من هیچ کس را ندیدم که از محبت تعریفی ذاتی و حقیقی ارائه کند زیرا چنین تعریفی برای محبت متصور نیست، بلکه می‌توان از آثار و نتایج و لوازم آن سخن گفت، به ویژه این که خداوند خود را به این صفت توصیف کرده است.

کلاباذی (متوفای، ۳۸۰ ه.ق) معتقد است که محبت قابل تعریف نیست و هرکسی در این باره سخن گفته باشد به وصف و ویژگی‌ها یا تأثیرات آن یا افعال محبّان پرداخته است. (مستهلی نجار، ۱۳۶۳: ۳۴۹)

حضرت امام علیه السلام نیز با سایر بزرگان اهل معرفت در این موضوع هم‌داستانند و معتقدند که عشق و محبت خارج از حدّ تعریف است و برای آن تعریف کامل و جامع قابل تصور نیست. از این رو، چنین می‌سراید:

وه چه افزاشته شد در دو جهان پرچم عشق
عشرشیان ناله و فریاد کنان در ره یار
آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق
قدسیان بر سر و بر سینه زنان از غم عشق
(دیوان امام، ۱۳۴)

توصیف عشق

عشق یکی از مسائل اصلی و اساسی عرفان است. هیچ کتاب یا رساله عرفانی یافت نمی‌شود که سطر یا شطری درباره عشق سخن نگفته باشد، لیکن گفت‌گو و سخن راندن درباره مقام عشق بسی سخت و دشوار است.

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت
چون سخن در وصف این حالت رسید
عقل در شرحش چو خر در گل بخت
چون به عشق آیم خجل‌گردم از آن
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ۱۰)

عشق دریای بیکرانی است که قطره‌های آن قابل شمارش نیست و در گفت و شنود نمی‌گنجد.

در ننگجد عشق در گفت و شنود عشق دریاست قعرش ناپیداست

(مثنوی معنوی)

عشق موضوعی است که نه قلم طاقت نوشتن آن را دارد و نه کاغذ توان ثبت آن را، و نه زبانی قدرت بیان آن را و همه به این مطلب اعتراف کرده‌اند. خواجه حافظ می‌گوید:
سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیای می ده و کوتاه کن این گفت و شنود
و در جای دیگر می‌گوید:

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز و رای حدّ تقریر است شرح آرزومندی
امام راحل رحمته الله نیز معتقد است که قلم توانایی ترسیم عشق را ندارد و در ترسیم آن بر خود می‌شکافد. (صحیفه نور رحمته الله، ۱۴۷/۲۱)

درست است که تعریف و چیستی حقیقی عشق امکان‌پذیر نیست و شرح و بیان آن در غایت دشواری است، و در واقع، عشق چشیدنی است نه گفتنی، و جام عشق نوشیدنی است نه نوشتنی، در عین حال، پهلووانان نبرد عقل و عشق و عارفان دل‌باخته و دردیگ دریای عشق سوخته، از توصیف و تبیین عشق لب ندوخته و تشنگان وادی دیوانگی را بی‌نصیب نگذاشته‌اند، و در جای‌جای کتب و رسایل خویش از آثار و علائم نتایج و لوازم حب و عشق سخن گفته‌اند و گوشه‌ای از زوایای پنهان عشق را آشکار و در توصیف و تبیین آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند. حضرت امام رحمته الله نیز همچون سایر بزرگان عرفان در لابه‌لای کتب اخلاقی و عرفانی، به ویژه در اولین و آخرین اثر عرفانی خویش، یعنی مصباح الهدایه و دیوان شعر، از عشق سخن به میان می‌آورد و ناب‌ترین و پخته‌ترین تجربه‌های عرفانی خویش را در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد. حدود ۱۶۷ بار واژه عشق در دیوان امام به کار رفته که حاکی از اهمیت و جایگاه عشق در عرفان است. در این قسمت از مقاله به چیستی و توصیف و تبیین عشق از منظر بزرگان عرفان و حضرت امام رحمته الله پرداخته می‌شود.

بسیاری از اهل معرفت عشق را به شوق مفرط و افراط در محبت تفسیر کرده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی می‌فرماید:

«الحبّ اذا افراط سمّی عشقاً؛ (الاشارات والتنبیها، نمط ۸، فصل ۱۸)

علاقه وقتی به حد افراط برسد، عشق نامیده می‌شود.»

امیر سیدعلی همدانی می‌گوید: عشق و آن افراط محبت است. (همدانی، ۱۳۶۲: ۴۶)

حضرت امام علیه السلام که جهان‌بینی عارفانه او بر عشق و عاشقی استوار است، در جای جای آثار خویش به تبیین و توصیف عشق پرداخته است. پس از بررسی آثار امام علیه السلام به ویژه دیوان آن بزرگوار که آخرین اثر منظوم ایشان می‌باشد، به این نتیجه می‌رسیم که عشق و محبت یکی از مباحث محوری و اساسی و شاید بتوان گفت که مبنای همه آثار ایشان است. امام علیه السلام در سراسر دیوان خویش از عشق سخن می‌گوید و خود را زاده عشق و پسر خوانده جام معرفی می‌کند. عشق را جوهره وجودی انسان می‌داند و حقیقت آن را اکسیر می‌نامد، از این رو، به چیستی و تعریف این اکسیر می‌پردازد.

عاشق نباید در شیوه عشق‌بازی مقدمات ترتیب دهد و نتیجه بگیرد. حقیقت عشق، آتشی است که از قلب عاشق طلوع می‌کند و جزوه آن بر سر و علقن و باطن و ظاهرش سرایت می‌کند و سراپای وجود او را فرا می‌گیرد. بدین دلیل، همه حرکات و گفتار چنین انسانی عاشقانه است، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. پس از چنین انسانی که مجذوب مقام احدیت و عاشق جمال احدیت است، هرچه سرزند، از عشق به حضرت حق حکایت دارد.

(سر الصلاة، ۱۱)

از نظر امام علیه السلام محبت و عشق، براق سیر و ررف عروج است. (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۷۶) عشق حقیقت جلالی و جمالی و تنزیهی و تشبیهی است که هم غیر سوز است و هم کمال آفرین و هم به تنزیه و تخلیه می‌پردازد و هم تطهیر و تخلیه دارد، هم ﴿لیذهب عنکم الرجس﴾ است و ﴿یطهرکم تطهیراً﴾، عاشقان خدا از همه رذایل پیراسته و به تمام فضایل آراسته‌اند. (سخن عشق، ۷۵)

حضرت امام علیه السلام حبّ الهی را مانند سایر صفات کمالی، دارای مراتب می‌داند و بر این عقیده است که حبّ فی الله از حیث شوب و خلوص، دارای مراتب فراوانی است که مرتبه والای آن، نفی هرگونه کثرت است که از آن به «حبّ تام» یاد می‌کنند. (چهل حدیث، ۲۹۰)

از نظر امام علیه السلام عشق بی‌انتهاست. ایشان عشق را به دریای بی‌کران و صحرایی بی‌پایان همانند کرده و تصریح می‌کنند که هیچ حدّ و مرزی را برای عشق نمی‌توان ترسیم کرد.

عشق روی تو در این بادیه افکند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست

وادی عشق از منظر امام علیه السلام وادی سرگستگی و حیرت است که ملکیان و ملکوتیان در پیچ و خم آن درمانده‌اند.

وہ چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق
عرشیان ناله و فریاد کنان در ره یار قدسیان بر سر و بر سینه زنان از غم عشق
(دیوان امام، ۱۳۴)

عشق منزلی بس خطرناک و راهی پر خوف و خطر است. گذشتن از فراز و نشیب‌های محبت، کار هرکس نیست. در راه عشق باید از سر گذشت. اینجا امام علیه السلام با مولوی هم‌داستان می‌شود:

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
نی حدیث عشق پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند
امام علیه السلام نیز می‌سراید:

گفته بودی که ره عشق ره پرخطری است عاشقم من که ره پرخطری می‌جویم
(همان، ۱۶۹)

عافیت حقیقی و سلامت باطنی، همه در عشق است.

چشم بیمار تو هرکس را به بیماری کشاند تا ابد این عاشق بیمار، بیماری ندارد
(همان، ۱۶۹)

حضرت امام علیه السلام درد و غصه را از ابزار عشق و اشتیاق به محبوب دانسته، کسانی که عشق را در راحتی تنعم جست جو می‌کنند، تحقیر کرده، می‌فرمایند:

درد خواهم دوا نمی‌خواهم غصه خواهم نوا نمی‌خواهم
عاشقم، عاشقم مریض توام زین مرض شفا نمی‌خواهم
من جفایت به جان خریدارم از تو ترک جفا نمی‌خواهم

(همان، ۱۶۹)

امام علیه السلام درد و رنجی را که در راه عشق حق و از سوی معشوق بدان دچار شده باشد، دوست می‌دارند و آن را زیبا می‌بینند. لطف و رضایت یا قهر و جفای محبوب، در نزد عارف سالک یکسان است.

حضرت امام درباره پایداری در راه عشق و درد و رنج عاشقان می‌فرمایند:

مازاده عشقیم و فزاینده دردم
در آتش عشق تو خلیلانه خزیدیم
با مدعی عاکف مسجد به نبردیم
در مسلخ عشاق تو فرزانه و فردیم
(دیوان امام)

عاشق در راه عشق خود به سختی‌ها و دشواری‌ها توجهی نمی‌کند، بلکه همانند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، بدون هیچ ترس و تردیدی با آتش نمرود رو به رو می‌شود و همان‌طور که آتش نمرودیان بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت بود، رنج و سختی عشق نیز بر سالکان آسان و قابل تحمل خواهد بود.

از منظر امام علیه السلام عشق دو سویه است. میان انسان و خدا رابطه محبت‌آمیز برقرار است، هم انسان عاشق، خدا را دوست دارد و هم خدا انسان را دوست دارد و از سوی او کشتی است که عاشق را مفتون خویش می‌سازد و هیچ وقت نظر رحمت او نسبت به انسان قطع نمی‌شود.
گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود
سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود
(همان)

گل از هجران بلبل، بلبل از دوری گل هر دم
به طرف گلستان هر یک به عشق خویش مفتون شد
(همان)

حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که حاکی از دو سویه بودن عشق و محبت است.
اذا أحبَّ الله عبداً عشقه و عشق علیه فيقول عبادي انت عاشقي و محبي و انا عاشق لك و محب لك ان اردت اولم ترد؛

وقتی بنده‌ای خدا را دوست داشته باشد، خداوند او را عاشق خود می‌گرداند و خود نیز به او عشق می‌ورزد. سپس می‌گوید: بنده من: تو عاشق و دوستدار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم. چه بخواهی و چه نخواهی.

دیلمی نقل می‌کند که ابویزید محبت را چهار نوع می‌داند که عبارت‌اند از: ۱. محبتی که از خداوند است و آن منت او بر بندگان است. ۲. محبتی که از طرف بنده است و آن اطاعت از خداوند است. ۳. محبتی که برای خداوند است و آن یاد کردن بنده از خداست. ۴. محبتی که بین خدا و بنده است که آن عشق است. (عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف، ص ۴۲)
شیخ نجم الدین رازی می‌گوید: (رازی، ۱۳۵۲: ۶۱) چون آتش عشق در غلبات وقت به خانه پردازی وجود صفات بشریت برخاست، در پناه نور شرع به هر قدمی که بر قانون متابعت

- که صورت فناست - می زند، نورکشش - که فنابخش حقیقی است - از الطاف ربوبیت استقبال او می کند که: «من تقرب الی بئسراً تقربت الیه ذراعاً». در این مقام رونده جز به زمام کشی عشق و قدم ذکر و بدرقه متابعت نتواند رفت که: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛ بگو (به مسلمانان): اگر خدا را دوست می دارید پیرویم کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد. از نظر امام علیه السلام عشق مرتبتی بالاتر از عرفان دارد و به عبارتی، غایت آن است:

چون به عشق آمدم از حوزه عرفان، دیدم آن چه خواندیم و شنیدیم، همه باطل بود ولیکن برخی از بزرگان مانند شیخ روزبهان بقلی فسایی شیرازی (۵۲۲ - ۶۰۶ ه.ق) در این مقام، مشربی دیگر دارد و عشق را مقدمه عرفان می داند. وی در فصل سی و دوم کتاب *عبر الشقین* از «کمال عشق» سخن می گوید و سرانجام می نویسد:

«بهشت جای زاهدان است. کنشت خرابات عاشقان است، نارسیدگی در عشق نیست، ناتوانی در راه عشق نیست. آنچه گفتیم جز صفت عشق و عاشق نیست. نهایت عشق، بدایه معرفت است. در معرفت، عشق بر کمال است؛ اگر عاشق با معشوق هم رنگ بود، مقام توحید یافت؛ اگر در معرفت متحیر شود، مقام معرفت یافت. منتهای عشق تا بدین دو مقام است، چون عارف شده از صفات معرفتش صفات حق روید». (روزبهان، ۱۳۳۷: ۱۴۵)

فطری بودن عشق

امام علیه السلام معتقدند که انسان مفلور عشق است و در فطرت تمامی موجودات حب ذاتی و عشق جبلی ابداع شده است. (ر.ک: آداب الصلاة، ۳۱۵؛ تفسیر سوره حمد، ۷۳؛ شرح چهل حدیث، ۹۱ و ۵۷۶) به اعتقاد ایشان، همه سلسله موجودات و همه ذرات کاینات، از پایین ترین مرتبه تا بالاترین مرتبه، همه حق طلب و حق جویند و هرکس در هر مطلوبی خدا را طلب می کند. (سر الصلاة، ۹۱) ذرات وجود عاشق روی او هستند.

ذرات وجود، عاشق روی ویند
با فطرت خویشتن ثنا گوی ویند
ناخواسته و خواسته دلها همگی
هرجا که نظر کنند در سوی ویند

(دیوان امام، ۲۱۲)

بنابراین، انسان هم که گل سرسبد موجودات است، بالفطره عاشق حق است زیرا عشق محبوب ازلی از روز الست در عمق وجود او نهاده شده است.

عشق جانان، ریشه دارد در دل از روز الست عشق را انجام نبود چون ورا آغاز نیست
(همان، ۶۵)

جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما عشق تو سرشته گشته اندر گل ما

(همان)

از نظر امام علیه السلام، انسان معرفت حضوری و شهودی به حق دارد: «انسان بالفطره عاشق حق است، که کمال مطلق است، گرچه خودش نداند به واسطه احتجاب نور فطرت. پس انسان غیر محتجب، که کمال مطلق را حق بداند، و معرفت حضوری به مقام مقدّس کامل علی الاطلاق داشته باشد، آنچه از او ظهور پیدا کند، کامل بیند و جمال و کمال حق را در جمیع موجودات ظاهر بیند. و چنانچه ذات مقدّس را کامل مطلق بیند، صفات جمال و جلال را کامل بیند. و همین طور، افعال حق را در جمیل و کامل مشاهده کند، و این که «از جمیل مطلق جز جمیل نباید» را به عین عیان و مشاهده حضوری دریابد». (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۶۴)

اما باید توجه داشت که بر سر راه انسان موانعی وجود دارد که انسان را از دست یابی به کمال محروم می سازد.

در عرفان از این گونه موانع غالباً به حجاب تعبیر می شود و امام از دو نوع حجاب نورانی و ظلمانی یاد می کنند و معتقدند: اگر این گونه حجب از رخسار شریف فطرت برداشته شود، عشق به کمال در انسان ظهور می کند و به فعلیت می رسد و در پی عشق به کمال، گرایش به همه خوبی ها حاصل می شود. (ر.ک: همان، ۸۰) البته متعلّق عشق جبلی و فطری، محبوب مطلق است و غیر مطلق از آن جهت که محدود است نمی تواند محبوب فطرت باشد: «تمام فطرت ها بلااستثنا، عشق به کمال مطلق است، عشق به خداست». (صحیفه نور، ۲۰۹/۱۴)

پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است؛ و این از فطرت های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی مفضول کرده است بنی نوع انسان را بر آن». (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۲۷)

از نظر امام علیه السلام، یکی از ادلّه استوار اثبات کمال مطلق همین عشق بشر به کمال مطلق است، زیرا عاشق فعلی بدون معشوق فعلی ممکن نیست و محال است. (صحیفه نور، ۲۰۵/۱۴)

امام علیه السلام معتقد است که انسان دارای دو نوع فطرت اصلی و تبعی است. فطرت عشق به کمال را فطرت اصلی و استقلال، و فطرت گریز از نقص را فطرت فرعی می نامند، و بر این باورند که انسان با فطرت فرعی از غیر حق دور می شود و با فطرت اصلی به جمال جمیل واصل می شود و سایر فطریات که در انسان موجود است، به این دو نوع فطرت بازگشت

دارند. (ر.ک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱۰۲ و ۱۰۳) امام خمینی رحمته الله علیه با استمداد از عشق فطری به اثبات مبدأ و معاد می‌پردازد. (ر.ک: همان، ۱۸۲-۱۸۴ و ۱۸۵)

سریان عشق

از نظر امام خمینی عشق الهی در اعماق وجود همه انسان‌ها اعم از صالح و طالح ساری و جاری است:

بالجمله، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته‌ای که داخل‌اند به هر مرتبه‌ای از آن که رسند، اشتیاق آنها به کامل‌تر از آن متعلق گردد و آتش شوق آنها فرو نشیند و روز افزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به این‌که تمام قلوب سلسله بشر، از قاره‌نشینان اقصی بلاد آفریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم، و از طبیعیین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد.... (شرح چهل حدیث، ۱۸۳، ۱۸۴)

هم‌چنین امام رحمته الله علیه در جاهای مختلف دیوان عرفانی خویش این حقیقت را یادآور می‌شود: عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست

کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست

(دیوان امام)

ای دوست به عشق تو دچاریم همه در یاد رخ تو داغداریم همه

(همان)

در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی ما را نبود بغیر تو دادرسی
کس نیست که عشق تو ندارد در دل باشد که به فریاد دل ما رسی

(همان)

علامه دهدار می‌گوید: کسی از عشق خالی نیست ولو این‌که عشق را کسی حالی نیست. همه عشق دارند و ندارند. چون فطری است همه دارند، ولی چون با عظمت است هر کسی نمی‌تواند به آن احاطه داشته و آن را آن‌چنان که هست، بشناسد.

می‌باید دانست که مقصود کلی از ایجاد آدمی در دنیا ماده عشق و محبت است، و این عشق و محبت را هرکس به نوعی یافته با خود قرار داده، و آنچه حقیقت این است نه در دست هرکس و نه با هرکس است و نه به اختیار هرکس است که با آن‌که هیچ‌یک از این ماده خالی نیستند و به این نادانستگی که حقیقت عشق و محبت چیست هیچ احدی نیست که ازین وادی نلاند و بر خود این رقم نکشد و خود را صاحب عشق و محبت نداند. (هزار و یک نکته، نکته ۸۹۴)

بزرگان معرفت معتقدند که عشق اختصاص به انسان ندارد، بلکه همه موجودات به نحوی از آن برخوردار هستند. شیخ الرئیس ابوعلی سینا معتقد است که:
هریک از موجودات شوق طبیعی و عشق غریزی دارند. ضرورتاً عشق در این موجودات سبب و علت وجود آنهاست... پس روشن شد که هیچ چیزی خالی از عشق نیست. (عرفان و عارف نمایان، ۱۱۸-۱۲۰)

حکیم و عارف نامدار جهان اسلام صدرالمتألهین شیرازی رحمته الله علیه در این خصوص می نویسد:

حکمای مثاله - قدس انوارهم - گفته اند که محبت خدا در همه موجوداتی، حتی جمادات و نباتات - ساری است و هم چنین نظر داده اند که مبدأ همه حرکت ها و سکون ها در اجسام عالی و سافل، آسمانی و زمینی، همان عشق واحد احد است، و شوق به معبود صمد... و هر چیزی - خواه کامل یا ناقص - با اراده یا بی اراده، دارای عشقی جبلی و شوقی غریزی و حرکتی ذاتی به طلب حق است و آسمان ها و زمین بر این عشق در حرکت و سکونند. و غایت و مقصد از این سیر و ثبات، جز آفریننده آسمان و زمین و به سوی او نزدیک گشتن نیست. (عرفان و عارف نمایان، ۱۱۸-۱۲۰)

حضرت امام رحمته الله علیه نیز معتقد است که عشق موهبتی است الهی که همه موجودات به مناسب مرتبه وجودی خویش از آن بهره مندند. (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۴: در تفسیر اللهم اسئلك من مسائلك بأحبتها اليك) هم چنین حضرت امام رحمته الله علیه در این باره می فرماید:
تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یکدل و یک جهت گویند: ما عاشق کمال مطلق هستیم. ما حبّ به جمال و جلال مطلق داریم. (شرح چهل حدیث، ۱۸۴)
ذره ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست

همه بینند که در غیب و عیان حاکم اوست
گر عیان گردد روزی رُخش از پرده غیب
ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست
(دیوان امام، ۶۲)

عقل و عشق

یکی از نوآوری های قابل توجه امام خمینی شناخت درست جایگاه عقل و عشق در عرفان و چگونگی تعامل آن دو مقوله با یکدیگر است. ایشان از جمله عارفان نادری هستند

که به حوزه عقل ارج نهاده و به هم‌گرایی بین برهان و عرفان و شریعت پرداخته و در مصاف عقل و عشق گذر از عشق را مطرح کرده و مرز جدایی برهان و عرفان را با دقت لازم مشخص کردند و به بسیاری از اختلافات دیرین فلاسفه و عرفان و علمای ظاهر قلم بطلان کشیدند. چون تکیه‌گاه شریعت و هدایت انبیا و اولیا بر عقل است، از این رو، امام به عقل با دیده احترام می‌نگرند و در آثار خود عقل را ملاک تکلیف و مسئولیت انسان‌ها می‌دانند: عقل محبوب‌ترین موجود در نزد خدا هست زیرا خداوند به عزت و جلالش سوگند یاد کرده که آفریده‌ای محبوب‌تر از عقل ندارد. عقل مظهر علم حضرت حق است که در مرتبه هویت و حقیقتش عالم است و ظهور آن در موجودات به اندازه استعداد آنهاست که از حضرت علمیه با واسطه حب ذاتی تقدیر شده است، حتی که اگر وجود نداشت هیچ موجودی از موجودات یا به عرصه ظهور نمی‌گذاشت و هیچ‌کس به کمالی از کمالاتش نمی‌رسید. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۷۰)

در عرفان امام علیه السلام، عقلانیت و برهان به اندازه‌ای نقش دارد که ایشان حوزه معارف را حق طلق عقول بشری می‌داند:

باب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات معاد و نبوت، بلکه مطلق معارف، حق طلق عقول و از مختصات آن است. و اگر در کلام بعضی محدثین عالی مقام وارد شده است که در اثبات توحید، اعتماد بر دلیل نقلی است، از غرایب امور، بلکه از مصیباتی است که باید به خدای تعالی از آن پناه برد. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۰۰)

حضرت امام علیه السلام در هم‌گرایی عقل و عشق و برهان و شهود از هیچ تلاشی دریغ نکردند و بر این باورند که برای شناخت اشیا، باید بین فلسفه مشاء و اشراق و عرفان جمع کرد؛ یعنی نه تنها فکر و عقل به تنهایی ره به جایی نمی‌برد، بلکه فکر با تصفیه نفس نیز کمال مطلوب نیست و باید فکر و تصفیه نفس را با عرفان و ظواهرش آمیخته کرد تا به شناخت حقیقت دست یافت. و از این جهت، بین کلمات فلاسفه و عرفا هیچ تهافت و مغایرتی وجود ندارد. ایشان در مصباح الهدایه در این خصوص چنین می‌نویسد:

فان طور العرفاء و ان كان وراء العقل، الا انه لا يخالف العقل الصريح والبرهين الفصيح، حاشا المشاهدات الذوقيه ان تخاف البرهان؛ والبراهين العقلية ان تقام على خلاف شهود اصحاب العرفان؛ (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۶۵)

هر چند شیوه عرفا شیوه‌ای والاتر از عقل است، در عین حال، مخالفتی با عقل صریح و برهان

فصیح ندارد. حاشا که مشاهدات ذوقی مخالف با برهان باشد و براهین عقلی برخلاف شهود اصحاب عرفان اقامه شود.

بنابراین، ایشان کسب همه کمالات علمی و عملی را برای سالک الی الله لازم و ضروری می‌دانند:

بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است [که از] هیچ‌یک از کمالات علمی و عملی صرف نظر ننماید. گمان نکنند که کفایت می‌کند او را تهذیب خلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت، چنانچه هریک از این عقاید ثلاثه را بعضی از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند؛ مثلاً شیخ اشراق در اول حکمه الاشراق (شرح حکمة الاشراق، ۲۲-۲۵) تقسیماتی می‌کنند راجع به کامل در علم و عمل، کامل در عمل، و کامل در علم؛ که از آن استفاده می‌شود که کمال علمی با نقص در عمل، و به عکس، ممکن التحقق است؛ و اهل کمال علمی را از اهل سعادت و متخلصین به عالم غیبت و تجرد دانسته و مال آنها را انسلاک در سلک علیین و روحانیین پنداشته. و بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تعدیل خلق و تهذیب قلب و اعمال قلبیه دانند، و دیگر حقایق عقلیه و احکام ظاهریه را به پیشیزی محسوب ندارند، بلکه خار طریق سلوک شمارند. (جامع السعادات، ۴۳/۱) و بعضی از علمای ظاهر، علوم عقلیه و باطنیه و معارف الهیه را کفر و زندقه پندارند و با علما و محصلین آن عناد ورزند. و این سه طایفه که دارای این عقاید باطله هستند، هر سه از مقامات روح و نشأت انسانیه محجوب هستند، و درست تدبیر در علوم انبیا و اولیا نکرده‌اند، و از این جهت، بین آنها همیشه منافراتی بوده و هریک به دیگری طعن‌ها زند و او را بر باطل داند. (چهل حدیث، ۳۸۸)

درست است که امام علیه السلام برای عقل و عرفان نظری جایگاه خاص و ویژه قائل است، و یادگیری علوم حقه و ریاضت‌های علمی را لازم و ضروری می‌دانند و در این خصوص می‌فرمایند:

بسیار بعید است که بدون کاشتن بذر علوم حقه و توجه به همه شرایط آن بتوان شجره طیبه معرفت را در دل نشاند و آن را پرورش داد. انسان باید در ابتدای امر، ریاضت علمی را در متون مختلف، و با همه شرایط و ابزار آن، تجربه و از آن غافل نشود که گفته‌اند: «علم، بذر سیر و سلوک است». (همان، ۷۱)

و هم‌چنین امام علیه السلام بر این باورند که هیچ‌گونه مغایرتی بین عقل و عشق و عرفان وجود ندارد و در صفحات قبلی به این موضوع اشاره شد. اما امام علیه السلام در کتب عرفانی و اخلاقی خویش و هم‌چنین در دیوان خود، تصریح می‌کنند که در سیر و سلوک و برای رسیدن به حقیقت مطلق، عقل به تنهایی کافی نیست و الفاظ و علوم عقلی به تنهایی حجاب به شمار

می آیند و باید از آن گذر کرد، از این رو، در این زمینه می نویسد:
 تا عقل در عقال مفاهیم و کلیات است. از شهود و حضور خبری ندارد گرچه علوم بذر مشاهدات
 است، ولی وقوف در آنها عین حجاب است، و تا آن بذور از زمین قلب، فاسد و ناچیز نشود، مبدأ
 حصول مشاهدات نگردد، و تا آنها در انبار قلب مورد نظر استقلالی است، از آنها نتیجه حاصل
 نگردد. (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۵۹)

الفاظ و عبارات همه حجاب‌های حقایق و معانی هستند و عارف ربّانی را چاره‌ای نیست
 جز آن‌که حجاب الفاظ و عبارات را پاره کرده و به دور افکند و با نور دل به حقایق غیبی بنگرد.
 از این رو، امام علیه السلام می‌گوید که اسفار و شفا مشکل‌ها را حل نکردند و باید راه دیگری را در
 پیش بگیریم.

عشق تو سرشته‌اند اندر گل ما	جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما
با آن همه جر و بحثها، مشکل ما	اسفار و شفای ابن سینا نگشود
بر حق تو لبخند زند باطل ما	با شیخ بگو که راه من باطل خواند

(دیوان امام)

و در جای دیگر می‌فرماید: باید آینه فلسفه و عرفان نظری را شکست و به دیوانگی روی
 آورد؛ یعنی عشق

خرّم آن روز که ما عاکف میخانه شویم	از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم
شکنیم آینه فلسفه و عرفان را	از صنم خانه این قافله بیگانه شویم

(همان)

سیر و سلوک در راه حق و حقیقت، با محاسبات مادی و عقلی هماهنگی ندارد. بنابراین،
 عارفان اغلب به عقل مادی و منفعت طلب حمله و انتقاد کرده‌اند. امام علیه السلام در این خصوص
 می‌سراید:

آن‌که دل خواهد درون کعبه و بتخانه نیست	آنچه جان جوید، بدست صوفی بیگانه نیست
گفته‌های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ	در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست
هوشمندان را بگو دفتر ببندند از سخن	آنچه گویند از زبان بیهش و مستانه نیست

(همان)

امام علیه السلام در پایان، عقل‌گرایان را خطاب قرار داده و از آنان می‌خواهند که ساکت شوند و
 دفتر فکر را ببندند، زیرا گفته‌های آنان حاصل فکر و استدلال و سخن است ولی آنچه

می تواند انسان را به حق و حقیقت رهنمون شود، واقعیت شفاف و زلالی است که فراتر از فکر و گفتار قرار داد.

از دیدگاه امام علیه السلام، روح باید از مرحله عقل هجرت کند و در وای عشق و دیوانگی قدم بگذارد و در مصاف و جهاد عقل و عشق، عقل مقهور عشق قرار می گیرد و جهاد اکبر به معنای واقعی همین جهاد عقل و عشق است و جهاد اکبر به این معنای یکی از ابداعات حضرت امام علیه السلام است. از این رو، امام علیه السلام برخلاف دیگران جهاد و هجرت را به سه قسم تقسیم کرده است. (ر.ک: بنیان مرصوص امام خمینی علیه السلام، ۳۷-۴۰ و ۶۷ و ۶۸) بزرگان و سلف صالح «جهاد» و «هجرت» را به دو دسته تقسیم کرده اند: «جهاد اصغر» آن است که انسان با دشمن بیرون بجنگد و پیروز شود. «جهاد اکبر» آن است که انسان با دشمن درون نبرد کرده، عادل و با تقوا شده و در صحنه نبرد با هوس درون پیروز شود. «هجرت صغرا» آن است که انسان از محلی که نتواند در آن شعایر دینی را احیا کند، کوچ کرده و به جایگاهی برود که توان اقامه دین در آن جایگاه میسر باشد و «هجرت کبرا» آن است که انسان از هرگونه پلیدی دوری و پرهیز کند: ﴿والرجز فاهجر﴾، (مدثر ۵/۷۴) یعنی از خواسته های باطل و عاطل نفس کوچ کرده و به حدی برسد که نفس طلب گناه از او نکند. اما امام خمینی علیه السلام به تبع برخی از بزرگان اهل معرفت، (مراتب جهاد، رساله شریعت، طریقت و حقیقت، ۲۵۰-۲۴۴) آنچه را دیگران جهاد اکبر می نامند، جهاد اوسط می شمارد، و آنچه را دیگران هجرت کبرا می پندارند، «هجرت وسطا» نام گذاری می کند. دیگران مراحل بالاتر را ندیده اند، این مرحله را جهاد اکبر پنداشته اند، و چون جلوتر نرفته اند، این مرتبه را هجرت کبری دانسته اند.

«جهاد اکبر» این نیست که انسان بکوشد خوب، عادل و با تقوا باشد، بلکه این مرحله «جهاد اوسط» است، و «جهاد اکبر» آن است که انسان به جایی برسد که از شر «عقل» نجات پیدا کرده، از بند «استدلال» رهیده، از خطر «برهان» نجات یافته، و به وادی «عشق» پا بگذارد. کسی که گرفتار محاسبات فکر و عقل است، او «عقل» است نه «عارف» و «عاشق» و «محب» دوست، زیرا گرچه توانسته است از گزند جهل رهایی یابد، اما هنوز نتوانسته عقل را رام کند. اگر کسی از خواسته های نفس هجرت کرد، به گونه ای که نفس طلب گناه از او نکند، به هجرت وسطا موفق شده است، و هجرت کبرا آن است که انسان از برهان به عرفان و از عقل به عشق هجرت کند. می توان گفت که: فقط نبرد مفهوم و مشهود، و جدال حصول و حضور،

و جنگ برهان و وجدان که استحقاق نام‌گذاری به جهاد اکبر را داراست، و تنها انتقال از حکمت و عقل به عرفان ناب و عشق است که در خور نام‌برداری به هجرت کبراست. حضرت امام علیه السلام توانست هم جهاد سه‌گانه را پشت سر بگذارد و هم هجرت سه‌گانه را طی کند و در سایه آن توانست دست به کارهای عظیم، و بزرگ و فوق‌العاده بزند. کارهای متعارف مردمی با ارزیابی عقل مصطلح صورت می‌پذیرد، ولی کارهای خارق‌عادت با محاسبه عشق و شوق تنظیم می‌شود، آنها همان عقل بالغ و کامل‌اند. بنابراین، در آثار تاریخی و نثرهای متحیرالعقول، تنها عقل متعارف اوساط مردم است که متخیر می‌شود و از فتوا باز می‌ماند و دستور ارتجاع یا سکوت یا تقیه و مانند آن می‌دهد که خصوصیت‌های نفسانی از قبیل جبن بودن و احساس وحشت کردن در نحوه ارزیابی و محاسبه نیز سهم به‌سزایی دارد، لیکن عقل بالغ به قلّه عشق و شوق در عین محاسبه دقیق و ارزیابی کامل، هرگز وهم و نیز عقل متعارف محدود و مدار بسته را به مشورت نمی‌گیرد، چه این‌که خصوصیت‌های نفسانی انسان عاشق مشتاق، همانا شهامت و سلحشوری است نه هراس و تقیه پروری و نه تهوّر و بی‌باکی. خلاصه این‌که امام علیه السلام در مصاف عقل متعارف با عشق و شوق، جانب عقل برین را برگزیدند نه عقل متعارف را، و ندای بطلان تقیه را طنین انداخت و از این رو، فرمود: واللّه تا حالا نترسیده‌ام؛ (صحیفه نور، ۱/۱۰۷) زیرا که ترس و وحشت به دل‌های اولیای الهی راه نمی‌یابد: ﴿الا ان اولیاء اللّٰه لا خوف علیهم ولا هم یحزنون﴾. (یونس، ۶۲/۱۰)

علائم و آثار عشق انسان به خدا

در مقام بیان تعریف و چیستی عشق روشن شد که موضوعات و مقولاتی همچون عشق و حبّ، غیر قابل تعریف بوده و سخن گفتن از حقیقت آن بسی مشکل است، چرا که درک حقیقت آن ممکن و میسر نیست، و تنها می‌توان از آثار و نتایج لوازم آن سخن راند و از این طریق، به وجود عشق در افراد و اشخاص پی برد. بنابراین، بحث علائم و آثار عشق حایز اهمیت است، و پرداختن به آن ضروری به نظر می‌رسد. مدعیان عشق و محبت در جهان نفاق و تزویر فراوانند، لیکن هیچ ادعایی بدون دلیل مقبول نمی‌افتد و عشق و عاشقی هم از این قاعده مستثنا نیست و بدون دلیل ثابت نمی‌شود و دعوی محبت خدا نیاز به بنیه و علامت دارد. امام خمینی در این خصوص می‌فرماید:

آخر دعوی محبت کسی [که] بی‌ینه نداشته باشد پذیرفته نیست. ممکن نیست من با شما دوست باشم و محبت و اخلاص داشته باشم، و برخلاف تمام مقاصد و مطلوبات شما اقدام کنم. درخت محبت و نتیجه‌اش عمل بر طبق آن است و اگر این ثمره را نداشته باشد، باید دانست که محبت نبوده، خیال محبت بوده... عاشق در جبله طبیعی اوست، اظهار عشق و تغزل در شأن معشوق، و عمل به لوازم ایمان و محبت خدا و اولیای او. [اگر] عمل نکرد مؤمن نیست و محبت ندارد. (شرح چهل حدیث، ۵۷۶)

بنابراین، باید آثار و علائم عشق و محبت را شناخت. یادآوری این نکته لازم است که در این مختصر نمی‌توان همه علائم و آثار را بررسی کرد، از این رو، ناچاریم به توصیف و توضیح برخی از آنها با توجه به دیدگاه امام علیه السلام بپردازیم.

۱. مقدم داشتن و ترجیح محبوب بر همه کس و بر همه چیز

در نگاه امام علیه السلام، وادی عشق، جایگاه مقدّسان و مخلصان است و شرط گام نهادن در این بادی، پاک و خالص شدن و دل‌کنندن از محبوبهای مقید است. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۵۲)

هم‌چنین امام خمینی علیه السلام معتقد است که لازمه عشق، استغراق در جمال محبوب است که نفی جمیع محبت‌ها را به دنبال دارد و انسان را هم از اظهار آن باز می‌دارد:

لا یخفی علی العارف أنّ من كان فی مراتب السیر و اصلاً الی فناء الرّب فانیاً فی ذاته و صفاته یكون خلتّه خلّها الله تعالی فخلیل الله لا یأبی عن خلتّه بخلاف من كان دون ذلك فانّ محبّه المحبوب نفی جمیع الاحبه؛ (تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ۱۱۱) بر انسان آگاه روشن است که هرکس در مراحل سیر و سلوک به فناء ذات و صفات رسیده باشد، او دوستدار و محبّ خداست و دوست خدا در دوستی از هیچ چیزی فروگذار نمی‌کند زیرا که محبت محبوب، نفی جمیع محبت‌ها را به دنبال دارد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

فانّ العشق المفرط یوجب ان یفدی ما هو احبّ عنده فی طریق محبویه، فالاستغراق فی جمال المحبوب یمنعه عن ان یعبّر؛ (همان، ۱۲۷)

عشق زیاده از حد باعث می‌شود که انسان محبوب‌ترین چیز خویش را در راه معبود فدا کند و استغراق در جمال محبوب انسان را از اظهار آن باز می‌دارد.

از منظر امام علیه السلام دل مؤمن عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدّس است و توجه به غیر حق تعالی خیانت به حق است و حبّ غیرذات خدا و خاصان او در مشرب عرفان خیانت به شمار می‌آید. (شرح چهل حدیث، ۴۸۰)

۲. عشق رافع حجاب‌های ظلمانی و نورانی

اولین قدم در سیر و سلوک معنوی شناختن موانع و حجاب‌ها و راه خرق و عبور از آنهاست. در اسفار چهارگانه عقلی و عرفانی نیز شناخت حجاب‌های نورانی و ظلمانی، جایگاه رفیعی دارد؛ بلکه می‌توان ادعا کرد که تمام اخلاق و عرفان، یا مقدمه برای رفع حجاب بین انسان و خداست، یا نتیجه و فرع آن است.

یکی از آثار و علائم عشق الهی رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی است. عاشقان خدا کسانی‌اند که زنگار حجاب از آئینه دلشان زدوده‌اند و با دیده دل شکوه و جلال حضرت حق را شهود کرده‌اند. دارای بدنی دنیوی، روحی حجبی و عقولی آسمانی‌اند، با نور یقین تماشاگر حقایق عالمند و گشت و گزارشان در میان صفوف فرشتگان است. (لمعات، ۸۵) شیخ فخرالدین عراقی (همان، ۴۳۲) در این خصوص می‌نویسد:.... محبوب هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت بهر آن بر روی فرو گذاشت تا محبّ خوی فرا کند و او را پس پرده ببیند، تا چون دیده آشنا شود و عشق سلسله شوق بجنباند، به مدد عشق و قوت معشوق، پرده‌ها یکایکان فروگشاید؛ پرتو سبحات جلال، غیرت و هم را بسوزاند و او به جای او بنشیند و همگی عاشق شود.

حضرت امام علیه السلام در این زمینه می‌نویسد: «اهل معرفت می‌گویند: حق تعالی برای محبوب خود رفع حجب می‌کند و خدا می‌داند در این رفع حجب چه کرامت‌هایی است، غایت آمال اولیا و نهایت مقصد آنها همین رفع حجب بوده».

هم‌چنین امام علیه السلام بر این باورند که:

محبت با یکدیگر در راه خدا سبب حبّ خدا شود. و این حبّ نیز نتیجه‌اش رفع حجب می‌باشد، چنانچه عرفای شامخین فرمایند. معلوم است این محبوبیت نیز دارای مراتب است؛ چنانچه حب فی الله از حیث شوب و خلوص نیز دارای مراتب کثیره است. و خلوص تام آن است که شوب بر کثرات اسمایی و صفاتی هم نداشته باشد و این موجب حبّ تام است، و محبوب مطلق، محبوب از وصال نخواهد شد در شریعت عشق، و بین او و محبوبش حجابی نخواهد ماند. (شرح چهل حدیث، ۲۹۰)

امام علیه السلام در این خصوص چنین می‌سراید:

عارفان پرده بیفکنند به رخسار حبیب من دیوانه، گشاینده رخسار توام
(دیوان امام)

از دیده عاشقان نهان کی بودی؟ فرزانه من! جدا زجان کی بودی؟

(همان)

بدین ترتیب، فقط با قدم عشق می توان از تعینات به در آمد و به رفع کدورات اسما و صفات پرداخت و به محضر محبوب باریافت: (امام خمینی، ۱۳۷۰/۱۲۲) زیرا
در جرگه عشاق روم بلکه بیایم از گلشن دلدار، نسیمی ردپایی
این ما و منی جمله زعقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی
(دیوان امام، ۱۸۷)

عشق، انسان سالک را به جای این که به ماهیات و تعینات، که دنیای کثرت است، مشغول کند، به مبدأ هستی و معیت حق با همه موجودات فرا می خواند.

۳. عاشق خواهان بی نامی است

حضرت امام علیه السلام در چهل حدیث می فرماید:

ای مدعی معرفت و جذب سلوک و محبت و فنا! [خداوند از لسان پیامبرش فرمود: «اولیایی تحت قبایی لایعرفهم غیری»؛ تو اگر از اولیای حق و محبین و مجذوبینی، خداوند می داند. به مردم این قدر اظهار مقام و مرتبت مکن و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و خانه خدا را غضب مکن. (شرح چهل حدیث، ۱۶۲)

۴. عبادت عاشق

امام علیه السلام معتقدند که وصال به محبوب مطلق غایت آمال اولیا و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب، بلکه قرّة العین سید انبیاء علیهم السلام است. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۴۳) و نماز را واسطه چنین اتصالی می دانند و طبیعی است قبله چنین عابدی ابروی محبوب باشد. (ر.ک: دیوان امام، ۲۰۷) نماز برای عارف عاشق، معراج است و مقام انسان کامل را به او عطا می کند. نمازگزار عاشق، عبادت حق و مناجات محبوب مطلق و مکالمه با مالک الملوک را تکلف و مشقت نمی داند. از این رو، لذت مناجات حق و اشتیاق ملاقات محبوب را با ملک هستی معاوضه نمی کند و با حق و عبادت او عشق بازی می نماید. قلوب عشقیه شوق و جذبه بر عارفان دلباخته غالب می آید و با قدم حب و عشق قدم در محضر انس می گذارد و قلوب آنها بدان جذبه غیبیه، تا آخر نماز به عشق محضر و حاضر با ذکر و فکر حق معاشقه و معافقه می نماید. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۱۲۲)

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که:

افضل الناس من عشق العباده و عانقها و احبها بقلبه و با شرها بجسده و تفرغ لها، فهو لايبالي على ما اصبح من الدنيا على عسرام على يسر؛ (اصول كافي، ۱۳۱/۳؛ وسایل الشیعه، ۶۱/۱؛ کتاب الطهاره، «ابواب مقدّمه العبادات»، باب ۱۹، حدیث ۲)

برترین مردم کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و برای آن آغوش باز کند و از جان و دل آن را دوست بدارد و با زبان خود بدان بپردازد و به چیز دیگر اشتغال نیابد. چنین کسی را اندیشه آن نخواهد بود که دنیايش با آسایش و راحتی بگذرد یا با سختی و مشقت.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

العباده ثلاثه: قوم عبدوا الله عزوجل خوفاً؛ فتلك عبادة العبيد و قوم عبدوا الله تبارك و تعالی طلب الثواب؛ فتلك عبادة الاجراء؛ قوم عبدوا الله عزوجل حباً له؛ فتلك عبادة الأحرار و هي افضل العباده؛ (اصول كافي، ۱۳۱/۳)

عبادت سه گونه است: گروهی خداوند را از ترس می پرستند پس این پرستش بردگان است. گروهی خداوند را برای رسیدن به پاداش می پرستند پس این پرستش مزدوران است و گروهی خداوند را از روی محبت می پرستند و این پرستش آزادگان است. و این از همه عبادت‌ها برتر است.

حضرت امام علیه السلام با توجه به فرمایش مولی الموحدين می فرماید:

ای عزیز، عبادت و اطاعت حق تعالی از بارزترین شجره عشق الهی است که البته عبادت احرار، میوه کامل این درخت می باشد عبادتی که برای حب حق تعالی و یافتن آن ذات مقدس تحقق می یابد و خوف از جهنم یا شوق بهشت، محرک آن نیست مانند عبادات ائمه اطهار علیهم السلام که فرمودند: عبادت ما، عبادت احرار است. (ر.ک: شرح چهل حدیث، ۵۷ و ۳۲۶)

حضرت امام علیه السلام معتقدند که: انسان به حسب فطرت خداداد و جبلت اصلی از فنا و ممات متنفر است و بقا و حیات را دوست دارد. این فطرت حب لقا، متعلق به بقای مطلق و حیات دائمی سرمدی است؛ یعنی بقایی که در آن فنا نباشد و حیاتی که در آن زوال نباشد. و چون در فطرت انسان این حب و آن تنفر وجود دارد، از این رو، آنچه را که تشخیص بقا در آن داد و آن عالمی را که عالم حیات دانست، حب و عشق به آن پیدا می کند و از عالم مقابل آن متنفر می شود. پس باید دانست که کراهت و خوف ما از مرگ به این دلیل است که ما ایمان به عالم آخرت نداریم و قلوب ما مطمئن به حیات ازل و بقای سرمدی آن عالم نیست. و علاج قطعی منحصر آن وارد کردن ایمان است در قلب به فکر و ذکر نافع و علم و عمل صالح. اما کمال و مؤمنین مطمئنین از مرگ کراهت ندارند، گرچه وحشت و خوف دارند زیرا خوف آنها از

عظمت حق تعالی و جلالت آن ذات مقدّس است. و از این رو، حضرت امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، در شب نوزدهم و وحشت و دهشت عظیمی داشت، با آن که می فرمود: «به خدا قسم که پسر ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از بچه به پستان مادرش». دل عاشق در وقت ملاقات می تپد و وحشتناک و خایف شود، ولی این خوف و وحشت غیر از خوف های معمولی است. (ر.ک: شرح چهل حدیث، ۳۵۸ و ۳۶۱)

از دیدگاه امام علیه السلام، روز مرگ پایان هجران و روز وصل به محبوب است: و عده دیدار نزدیک است، یاران مژده باد!

روز وصلش می رسد، ایام هجران می رود
(دیوان امام)

۵. غوطه‌وری عاشق در دریای فنا

یکی از ویژگی های عاشق و یکی از عالی ترین برکات و ثمره عشق فنا، محبّ در محبوب است. به جاست قبل از این که دیدگاه حضرت امام علیه السلام در این خصوص بیان شود، توضیح مختصری درباره «فنا فی الله» و گذرگاهها و منزلگاههای این مسیر با استفاده از سخنان عده ای از معروف ترین و معتمدترین شاگردان مکتب ابن عربی، به ویژه داوود قیصری صاحب شرح فصوص ذکر شود: عرفا معتقدند که انسان در بدو تولد همچون باقی حیوانات چیزی جز خوردن و آشامیدن نمی شناسد. سپس به تدریج، باقی صفات برای او پدیدار می شود، مانند شهوت، غضب، حرص، حسد، بخل و غیر اینها از صفاتی که ثمره احتیاج و دوری از معدن وجود و صفات کمالیه است. پس انسان در این مرحله، حیوانی است راست قامت، که از او اعمال مختلف برحسب اراده های گوناگون صادر می شود. بعد از آن هنگامی که از خواب غفلت و جهل بیدار شد و متوجه گردید ماورای این لذات حیوانی، لذات دیگری است، و بالاتر از این مراتب کمالی دیگر، از اشتغال به محرّمات شرعی توبه می کند و به سوی خداوند متعال بازگشت می نماید. در نتیجه، شروع می کند به ترک زواید دنیایی جهت برای به کمالات اخروی. و عزم را جزم می کند تا از مقام جان خود به سوی خداوند هجرت کند، و چون نفس در این سفر در غربت از مکان مألوف واقع می شود، طبیعی است که احتیاج به راهنما دارد که پیر راه طریقت است.

سعی ناکرده در این راه بجایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

سالک هرگاه در طریق وارد شد نسبت به هرچه مانع او باشد و او را از مقصود بازدارد، زهد می‌ورزد و از هر چیز که در قلبش خطور کند و او را متمایل به غیر حق کند، پرهیز می‌کند، و آن را در هرچه امر می‌کند، متهم می‌نماید، حتی اگر او را امر به عبادت کند زیرا طبیعت نفس بر دوست داشتن شهوات و لذت‌هاست، پس سزاوار نیست ایمن از دخالت او باشد، چون که نفس از مظاهر شیطانی است. سالک هرگاه از نفس خلاص شد و پاکیزه گردید و زندگی خوشی به واسطه لذت بردن در راه محبوب به دست آورد، باطنش نورانی می‌شود و پرتوهای انوار غیب بر او ظاهر می‌گردد، و باب ملکوت بر او باز می‌شود و مکاشفات یکی پس از دیگری برای او رخ می‌دهد. در نتیجه، امور غیبی را در صورت‌های مثالی مشاهده می‌کند. وقتی چیزی از اینها را چشید، به گوشه‌گیری راغب می‌شود، تنهایی، ذکر، مواظبت بر طهارت کامل، وضو، عبادت، مراقبه، محاسبه، روی برمی‌گرداند از اشتغالات حسی، و قلب را از محبت حسیات تهی می‌کند و به طور کلی، باطنش به سوی حق توجه می‌نماید. پس برای او وجد، سکر، وجدان، شوق و ذوق، محبت، هیجان و عشق پیدا می‌شود و او را هر چند گاهی از خود محو می‌کند، و از خود فانی می‌سازد. در این هنگام، معانی قلبی و حقایق پنهانی و انوار روحی را مشاهده می‌کند و به مرتبه معاینه و مکاشفه می‌رسد و گاه انوار حقیقی بر او پدیدار و گاه پنهان می‌شود. این مکاشفات گاه به گاه ادامه می‌یابد تا آن که رسوخ یافته و سالک از تلون‌رهایی یابد، که در این وقت بر او آرامش روحی و طمانینه الهی وارد می‌شود، و ورود این پرتوها و احوال برای او ملکه می‌گردد. پس داخل در عالم جبروت شده و موجودات مجرد و انوار برتر و مدبرات کلی عالم را از فرشتگان مقرب و بی‌تاب از عشق جمال الهی مشاهده می‌کند، و وجود او به نور آنان متحقق و ثابت می‌شود.

در اینجا است که نور احدیت و پرتوهای عظمت و کبریای الهی بر او ظاهر شده، او را چون ذرات افشانده، غیرمرئی قرار می‌دهد و در اینجا کوه وجودش مضمحل می‌شود و برای خداوند چنان سجود و خضوعی می‌کند که تعینش در تعین حقیقی متلاشی شده و وجودش در وجود الهی از بین می‌رود. این مقام فنا و محو است. (مقدمه شرح فصوص الحکم، فصل ۱۱) شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی می‌نویسد: یکی از ویژگی‌های عاشق الهی «گرام»^۱ است و آن

۱. واژه «گرام» در اصل به معنای مصیبت و ناراحتی شدید است که دست از سر انسان بر ندارد. به

فناى دردمندانه و اندوهبار محبّ در محبوب است. از منظر شيخ براى محب صفتى والاتراز
گرام نيست زيرا غرام در برگيرنده همه اوصافى است كه از محبت حاصل مى شود. (ابن عربى،
۱۴۱۸: ۲/۳۳۴) شيخ نجم الدين رازى مى نويسد:

چون [عشق] عاشق را به معشوق رسانيد، لاله صفت بر در بماند. عاشق چون قدم در بارگاه
وصال معشوق نهاد، پروانه صفت نقد هستى عاشق را نثار قدم شعله شمع جلال معشوقى كند، تا
معشوق به نور جمال خويش، عاشق سوخته را ميزبانى كند. (رازى، ۱۳۵۲: ۶۲)

امام عليه السلام نيز مى سرايد:

هجرت از خويش نموده سوي دلدار رويم

واله شمع رخس گشته و پروانه شويم

(ديوان امام)

در جاى ديگر گويد: عشق، صفت آتش [دارد] و سيراو در عالم نيستى است، هر كجا رسد
و به هر چه رسد، فنابخشى ﴿لاتبقي و لاتذر﴾ (مدثر، ۲۸/۷۴) پيدا كند. مقام فنا داراى سه مرحله
است ۱. محو: يعنى فناى افعال عبد در فعل حق كه سالك در اين مرحله همه كارها را از خدا
مى داند و به اين مرحله «فناى در افعال» نيز مى گويند. ۲. طمس: يعنى فناى صفات عبد در
صفات خداوند و در اين مرحله، براى موجودات هيچ صفتى نمى بيند جز اين كه آن را از خدا
مى داند و در اين مرحله «فناى در صفات» نيز نام گذارى مى شود. ۳. محق: يعنى فناى وجود
عبد در ذات حق، كه در اين مرحله هيچ يك از موجودات عالم را به استقلال نمى بيند و همه را
پرتو ذات حضرت حق مى داند و به اين مرحله «فناى در ذات» نيز گويند. (ر.ك: صراط سلوك،
۱۱۴ و ۱۲۶)

حضرت امام عليه السلام معتقد است كه عاشق وارسته از خود گذشته اى است كه جز به محبوب و
خواسته هاى او توجه ندارد. مجذوبان جمال جميل و عاشقان دلباخته او از هر دو جهان رسته
و چشم از اقاليم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پيوسته اند و آنان مدام در محضر خداوند
هستند و لحظه اى از ذكر و فكر و مشاهدات و مراقبت مهجور نيستند. (آداب الصلاة، ۱۰۸) با

→ عشق و علاقه سوزانى كه انسان را با اصرار به دنبال كار يا چيزى مى فرستند نيز «گرام» گفته مى شود.
اطلاق اين واژه بر جهنم به دليل آن است كه عذابش شديد، پي گير و پردوام است. (تفسير نمونه،

۱۵۱/۱۵)

جذبه الهی و جذوه نار عشق سالک از بیت مظلّمه نفس خارج و با قدم گذاشتن بر فرق انیّت و انانیّت حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق کرده و به نهایت مسیر که فنای در ذات است، نایل می شود. امام شهیدان در این خصوص چنین می نویسد:

و پس از آن که انسان قدم بر فرق انیّت و انانیّت خود گذاشت و از این بیت خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هریک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برکند و بتها را از کعبه دل به ید ولایت مایی فروریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی کدورت تعلق به غیر، الهی شد و حال قلبش وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض (انعام، ۸۰/۶) شد و فانی در اسما و ذات و افعال گردید، پس در این حال از خود بی خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صعق مطلق رخ دهد، پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بتطش کند و به لسان حق نطق کند، و به حق ببیند و جز حق نبیند، و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند، از غیر حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود و این مقام حاصل نشود، مگر با جذبه الهیه و جذوه نار عشق که بدین جذوه عشقیه لزال متقرب به حق شود و به آن جذبه ربوبیه، که عقیب حب ذاتی است، از او دستگیری شود. (شرح چهل حدیث، ۵۹۰ و ۵۹۱)

خداوندا ما را از شیفتگان در صراط و جویندگان آب حیات و فانی در فعل و صفت ذات خویش قرار بده. خداوندا

از سرکوی تو مایوس نگردم هرگز
عاشقم، عاشقم افتاده و بیمار توام
غمزه ای غمزدگان را تو مددکاری کن
لطف کن لطف، زیمار پرستاری کن

کتابنامه

۱. ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم،
۲. ———، الفتوحات المکیه، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۳. امام خمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، با مقدمه استاد سید جلال الدین آشتیانی، مؤسسه نشر تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳ ش.
۴. ———، سر الصلاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۹.
۵. ———، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مؤسسه چاپ و نشر درج، ۱۳۷۷.

۶. _____، آداب الصلاة، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰.
۷. _____، تفسیر سورة حمد، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵.
۸. _____، شرح چهل حدیث، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
۹. _____، صحیفه نور، ج ۱۴، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. _____، شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴.
۱۱. _____، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، مؤسسة پاسدار اسلام.
۱۲. _____، دیوان، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، نمط ۸، با شرح نصیرالدین طوسی، تحقیق سلیمان دنیا، مؤسسة نعمان، بیروت.
۱۴. آملی، سید حیدر، مراتب جهاد، رساله شریعت، طریقت و حقیقت.
۱۵. مستملی نجار، ابوابراهیم، شرح تعرف لمذهب التصوف، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
۱۶. حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته،
۱۷. _____، صراط سلوک، گردآورنده علی محیطی، انتشارات آل علی (ع)، قم.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱، مکتبه الاسلامیه، تهران.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله، بنیان مرصوص امام خمینی، مرکز نشر اسراء.
۲۰. شیرازی، صدرالدین محمد، عرفان و عارف نمایان، ترجمه محسن بیدارفر، انتشارات الزهراء، قم.
۲۱. دمانندی، ملا عبدالرحیم،
۲۲. رازی، نجم الدین، رساله عشق و عقل، به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
۲۳. طباطبائی، فاطمه، سخن عشق، معاونت پژوهشی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۲۴. همدانی، امیر سید علی، مشارب الذواق، تصحیح محمد خواجهوی، انتشارات عولی، تهران، ۱۳۶۲.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۳، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، انتشارات علمیة اسلامیة.

۲۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸۴، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۷. مولوی، جلال‌الدین محمد، مشوی معنوی، دفتر اول، تصحیح رینولد نیکلسون، به کوشش مهدی آذرزیدی (خرمشاهی)، انتشارات پژوهش، تهران.
۲۸. آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح مقدمه شرح فصوص الحکم، فصل ۱۱، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۵.
۳۰. دیلمی، ابوالحسن علی بن محمد، عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف،
۳۱. شیخ روزبهان بقلی شیرازی، عبهرالعاشقین، تصحیح هنری کرین و محمد معین، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۳۲. سهروردی، شهاب‌الدین، شرح حکمة الاشراق،
۳۳. نراقی، مهدی، جامع السعادات،